F1js1\_13981002-043\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة ۴۳: ۲ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت صحیحة زراره صحبت می‌کردیم. صحیحة زراره دو نقل دارد. یک نقل العدة والحیض الی النساء است. یک نقل این هست که العدة و الحیض للنساء اذا ادّعت صدّقت.

مفاد این دو نقل را از جهت اطلاق و تقیید صحبت می‌کردیم. اینجا یک بحث این هست که اصلاً العدة والحیض الی النساء مطلق هست، مطلق نیست. آن بحثی هست که بعد مطرح می‌کنیم. بحثی که در جلسات قبل مطرح کردیم این بود که اگر مطلق باشد العدة والحیض الی النساء آیا می‌توانیم به قرینة آن عبارتی که العدة والحیض للنساء اذا ادّعت صدّقت مقیدش بکنیم؟

عرض کردیم نه، وجهی برای تقیید وجود ندارد. اطلاق العدة والحیض للنساء اگر ذاتاً آن اطلاق را بپذیریم. اگر ذاتاً اطلاق داشته باشد خود آن اطلاق قرینه است بر اینکه العدة والحیض للنساء، ناظر به حکم تکوینی نیست. ناظر به حکم تشریعی هست و همة صور مسئله را می‌گیرد. آن احتمال حکم تکوینی بودن و اینکه علت باشد برای مابعد منها بحث‌هایی که در جلسة قبل اشاره کردم ذاتاً مخالف اطلاق هست و خود اطلاق قرینه است و مراد از العدة والحیض للنساء حکم تشریعی است.

خود العدة والحیض للنساء که آن قید را ندارد، ببینیم خود همین مطلق هست یا مطلق نیست؟

چند احتمال اینجا در مورد این روایت از لابلای فرمایشات آقایان می‌شود اصطیاد کرد.

یک احتمال این است که مطلق باشد، همة صور مسئله را بگیرد. حالا این مطلق بودنش به چه معناست، آن تفصیلاتی که در مسئله هست، آن مطلق را هم روشن‌تر می‌کند.

احتمال دوم بگوییم همة صور را می‌گیرد مگر جایی که اصل لزوم اعتداد زن مشکوک بشود. جایی که مسلم است زن باید عده نگه دارد آن مشمول این روایت هست. ولی جایی که نمی‌دانیم که این زن مدخوله بوده یا مدخوله نبوده که عده داشته باشد. این زن یائسه بوده یا نبوده. صوری که اصل وجوب عده در آن وجود ندارد. اگر در اصل وجوب عده شک داشته باشیم داخل در العدة والحیض الی النساء نیست. که این احتمال از کلام مرحوم سید در همین استفاده می‌شود که این احتمال را ایشان می‌دهند. احتمال، نه در حد استظهار.

وجه دیگری که از لابلای فرمایش حاج شیخ حسن کاشف الغطاء در انوارالفقاهة استفاده می‌شود این است که بگوییم این روایت در جایی هست که نوع عده مشخص باشد. در اینکه این نوع آیا خارجاً تحقق دارد یا تحقق ندارد بحث باشد. عده سه جور بود. عده گاهی اوقات به اقراء است، گاهی اوقات به شهور است، گاهی اوقات به وضع حمل است.

یک احتمال این هست در اینکه عده نوعش چه شکلی است شک نداشته باشیم. مشخص باشد که این عده به اقراء است یا به شهور است، یا به وضع حمل است. شک ما در این هست این عده‌ای که به اقراء است آیا اقراء تحقق پیدا کرده یا نکرده؟ این عده‌ای که به وضع حمل است آیا وضع حمل تحقق پیدا کرده یا نکرده؟ یا عده‌ای که به شهور است آیا این شهور تحقق پیدا کرده یا نکرده؟

عبارتی مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء دارند، ابتدا خیلی به صورت جزمی مطرح می‌کنند ولی بعد در آن مناقشه کردند و گفتند اطلاق کأنّ این مطلب را نفی می‌کند.

می‌گوید لو ادّعت الحمل والوضع

زن مدعی هست که حامله شده و وضع حمل کرده. بنابراین تمام شده، شوهر هم نمی‌تواند رجوع کند. این در بحث رجوع است.

کان القول قوله فی انکار الحمل

مرد می‌گوید اصلاً حامله نیستید، چون حامله نیستید بنابراین به اقرائی باشد به شهوری باشد که آنها کأنّ سپری نشده.

لاصالة عدمه

اصل عدم حمل است.

و الأنّ الاختلاف في اصل حقیقة الاعتداد ونوعه فلا تصدّق به. إنّما تصدّق فی انقضاء العدة مع الاتفاق مع الاتفاق علی وقوع نوعها

اینکه چه نوعی بوده باید اتفاق داشته باشند. ولی اگر در نوعش اتفاق نداشته باشند، اینجا دیگر قول زن حجت نیست.

و قد یناقش فی ذلک إن لم نقل اجماع علی ذلک لاطلاق اخبار رجوع الیها فی امر العدة والحمل

اطلاق اخبار رجوع.

هیچ وجه قابل توجهی بر این تخصیص به ذهنم نرسید، چرا باید اصلاً اصل نوع عده مشخص باشد. مناسبات حکم موضوع هم اصلاً اقتضا نمی‌کند.

فرض کنید زن می‌گوید که من قرء دیدم، قرء که دیدم پس عدة من به اقراء است. مرد می‌گوید نه اصلاً قرء ندیدی تو حامله‌ای. آیا اینجا قول زن نباید معتبر باشد؟ زن مدعی هست که معتده بالاقراء است. وجهی ندارد که بگوییم حتماً باید زن اثبات کند که قرء می‌بیند. چه وجهی دارد؟ نکاتی که بعداً عرض می‌کنم هیچ نکاتی در این مورد نمی‌آید. یا مثلاً در جایی که اختلاف هست به اینکه این مستقیمة الحیض است که عده‌اش به اقراء باشد یا مسترابة الحیض است تا عده‌اش به اشهر باشد. آن مدعی هست می‌گوید من مستربة الحیض هستم، پس عده‌ام به اشهر است. این قول زن چرا حجت نباشد؟ لا یعلم إلّا من قبلها دیگر. یک چیزی هست که از قبل زن باید مشخص بشود. این نکاتی که بعد عرض می‌کنم آن نکات دقیقاً در این مورد می‌آید و وجه خاصی به نظر من نرسید که چرا این وجه را.

به نظرم وجه قابل توجهی هست، خودشان هم مناقشه کرده، خودشان هم نپذیرفته. کلمات دیگر را هم ندیدم یک چنین وجهی اینجا باشد. این هم احتمال سوم.

احتمال دوم قابل توجه است. آن احتمال که اصل اعتداد اینکه می‌گوید عده به او واگذار شده نه اینکه واجب است عده یا واجب نیست. مفروغ عنه است که عده دارد، اینکه این عدة واجب تحقق دارد یا تحقق ندارد آن را زن باید تعیین کند. اینکه بخواهیم بگوییم اطلاق دارد خیلی واضح نیست، همینجور که مرحوم سید تأمل کرده، تأمّل کاملاً جا دارد.

اما این وجه سوم یک وجه قابل توجهی است.

یک احتمال چهارم، احتمالی هست که از لابلای فرمایش مرحوم صاحب ریاض استفاده می‌شود. آن این است که ایشان می‌گوید مشهور بین ادعای زن نسبت به اینکه عده‌اش به اقراء یا به وضع حمل منقضی می‌شود و بین اینکه عده‌اش به اشهر هست، بین اینها تفصیل قائل شدند. گفتند اگر عده‌اش به اقراء باشد، قول زن حجت است. عده‌اش به وضع حمل هم باشد قول زن حجت است.

اما عده‌اش اگر به اشهر باشد قول زن در آن حجت نیست.

البته ایشان در مورد روایت توضیح نمی‌دهد. ولی ممکن است کسی کأن روایت را بگوید مربوط به جایی هست که عده‌اش به اقراء باشد یا وضع حمل.

البته تفصیلی که ایشان ذکر می‌کند این تفصیل از کلام شیخ طوسی در مبسوط استفاده می‌شود. ولی کلام شیخ طوسی در مبسوط به روایت کاری ندارد. و نکاتی هم که ذکر می‌کند اصلاً نکات مربوط به روایت نیست. ایشان می‌گوید که اگر عده به اقراء باشد چون اقراء لا یعلم إلّا من قبلها قول زن در آن حجت است. عده اگر به وضع حمل باشد چون وضع حمل فعل زن است، قول شخص در فعلش مقبول است.

اما اگر عده به اشهر باشد نه قول زن حجت نیست. به روایت و اینها اصلاً تمسک نکرده. خیلی تتبع نکردم، ولی همین تتبع ناقصی که کردم غیر شیخ طوسی به این شکل تفصیل قائل شده باشند نیست. در خود عدة به وضع حمل هم بحث است. اینکه اگر مدعی هست که من به وضع حمل از عده بیرون آمدم اختلافی است.

شیخ طوسی تفصیل قائل هست. می‌گوید اگر زن ادعا کند که عده‌اش به اقراء منقضی شده است قول زن حجت است. به حمل هم باشد قولش حجت است ولی تمسکش به حدیث زراره نیست. نکاتی که دارد، نکات دیگر است اوّلاً

ثانیاً از قول شیخ طوسی تنها مشهور در نمی‌آید. از عبارت صاحب ریاض استفاده می‌شود کأنّ به مشهور نسبت می‌دهد که بین انقضاء دعوای زن، انقضای عده به اقراء و وضع حمل و بین دعوای زن، انقضای عده به شهور مشهور فرق قائل شدند. خودشان قبول ندارد، اطلاق قائل است، ولی به مشهور نسبت می‌دهد که بین این دو تا فرق قائل شدند. من همچین مشهور نفهمیدم از کجا این مشهور در آمده.

عبارت مرحوم محقق حلی در شرایع را بخوانم که این عبارت در کلمات بعدی‌ها هم پذیرفته شده. ایشان احتمال پنجم، آن که از مجموع این فرمایشات استفاده می‌شود و می‌شود روی آن بحث کرد، این است که بگوییم اصلاق روایت مربوط به دعوای زن هست که عده‌اش با اقراء سپری شده. اما اگر دعوای زن این باشد که عده‌اش به اقراء سپری نشده، چه به وضع حمل مدعی بشود، چه به اشهر مدعی بشود، آنجا دیگر قول زن حجت نیست. ممکن است یک چنین تفسیری را قائل بشویم.

نه مرحوم شیخ طوسی، نه محقق حلی تصریح نکردند که مستندشان روایت هست. ولی می‌شود چنین تفسیری را در مورد روایت قائل شد، وجهش را هم بعد عرض می‌کنم.

در شرایع دارد:

عبارت ریاض جلد ۲، صفحة ۱۸۲ هست و بعد هم مناقشه‌ای کرده.

در شرح صغیر جلد ۲، صفحة ۴۳۷ هم همین مطلب را آورده آنجا هم مناقشه نکرده. بدون مناقشه مطلب را آورده.

عبارت شرایع این هست: اذا ادّعت انقضاء العدة فی حیض فی زمان محتمل فانکر فالقول قولها مع یمینها ولو ادّعت انقضائها بالاشهر لم یقبل وکان القول قول الزوج لأنّ الاختلاف فی زمان ایقاع الطلاق وکذا لو ادّع الزوج الانقضاء

اگر برعکس بود، زوج مدّعی انقضاء هست، زوجه می‌گوید نه هنوز در عده هست.

فالقول قولها لأنّ الاصل بقاء الزوجیة

زوج مدعی انقضاء هست بنابر می‌گوید نفقه واجب نیست. زوجه می‌گوید نه منقضی نشده بنابراین نفقة من را باید بدهید. مثلاً به خاطر نفقه هست و امثال اینها.

یعنی کذا لو ادّع الزوج الانقضاء، اگر زوج ادعای انقضاء کند لم یحکم بالانقضاء. صورت‌های قبلی این بود، اگر زوجه ادعای انقضاء می‌کرد قول زوجه مقبول نبود. اگر زوج هم ادعای انقضاء کند قبول نمی‌شود. یعنی هر کسی که ادعای انقضای عده کند بالاشهر آن قبول نمی‌شود.

فالقول قولها لأنّ الاصل بقاء الزوجیة، اوّلاً

ولو کانت حاملاً فادّعت الوضع قُبِل قولها

اگر حامله باشد ادعا بکند وضع حمل را، این قُبِل قولها

و لم تکلّف احضار الولد.

به احضار ولد مکلف نمی‌شود.

این اگر اصل حملش مسلّم باشد ادعای وضع حمل می‌کند. ولی اگر اصل حمل مشکوک باشد.

لو ادّعت الحمل فانکر الزوج. می‌گوید نه تو اصلاً حامله نیستی.

و احضرت ولداً فانکرت ولادتها له: می‌گوید تو این را به دنیا نیاوردی، دزدی، از یک بنده خدایی امانت گرفتی اینجا مسئله ما را ضایع کنی.

شاگرد:

استاد: ولادتها له. این زنه می‌گوید این را به دنیا نیاورده. ولادت لها للولد. اینکه زن این ولد را به دنیا آورده باشد، به دنیا آوردن زوجه للولد را انکار می‌کند. در نتیجه وقتی انکار می‌کند، نتیجه‌اش انتسابش هم منتفی می‌شود.

فالقول قوله لامکان اقامة البینة بالولایة: می‌گوید ولادت را می‌شود بینه به آن اقامه کرد و آن نکته‌ای کأنّ اینجا باعث می‌شد که قول زن قبول نشود. اینجا یک چیزی هست که چه فرقی هست بین آن جایی که لو کانت حاملاً فادّعت الوضع قبل قولها. بین آن صورت قبلی و این صورت بعدی چه فرق است؟ چرا این صورت بعدی را ایشان می‌گوید که چون می‌شود در مورد ولادت بینه اقامه کرد پذیرفته می‌شود ولی آن صورت قبلی فادّعت الوضع، مگر اینکه بگوییم چون وضع، اگر مراد از وضع معنای جامع هست، یعنی ولو به اینکه سقطی به دنیا بیاید، سقط و امثال اینها. سقط و اینها ممکن است کسی نباشد، وضع به معنای جامع. ولی اگر مدعی ولادت باشد، ولادت نوعاً افراد حضور دارند.

شاگرد: چرا مکلف به احضار بچه نشود، همان سقط را، چرا می‌گوید ولم یکلف

استاد: ممکن است سقط شده باشد و مرده باشد. در بعضی عبارت‌های دیگر هست، می‌گوید لامکان وقوعه سقطاً، مرده. دفنش کردیم، انداختیم یک گوشه‌ای. آنکه موظف نیست چیز کند. با سقط هم عده‌اش سپری می‌شود. با وضع حمل اگر سقطی بشود که سقط باشد عده‌اش سپری می‌شود.

این فکر می‌کنم مرادش این است فادّعت، یعنی یک نوع تفصیلی هست بین ادعاء الوضع و ادعاء الولادة. این مطلب در کلمات آقایان هم هست. حالا من عبارت مبسوط را.

شاگرد:

استاد: بحث سر این هست، استدلالی که می‌کند، می‌گوید چون بینة بالولادة ممکن است. استدلالش این هست چون بینة بالولادة ممکن هست، قول زن که می‌گوید من این بچه را به دنیا آوردم مقبول نیست.

شاگرد: من وضع کردم قبول کنیم؟

استاد: آن در وضعش می‌گوید قبول است. قبلاً گفته بود. لو کانت حاملاً فادّعت الوضع. اگر حمل مفروغ عنه باشد، نسبت به حمل شکی نداشته باشیم، ادعا این باشد که وضع حمل شده. می‌گوید وضع حمل یک امری هست که لا یمکن اقامة البینة علیها. چون ممکن است سقط شده باشد. این ظاهراً مراد ایشان این هست که چون ممکن است سقط شده باشد، ممکن است بچه مرده باشد، و این چیزهایی نیست که به طور متعارف در هنگام سقط و مردن بچه، بچه‌هایی که این موارد وجود داشته باشد.

شاگرد:

استاد: رفته دستشویی سقط شده رفته، نیازی نیست کسی مطلع بشود. سقط داریم تا سقط. یک سقط‌هایی که خیلی بچه بزرگ باشد و امثال اینها خیلی وقت‌ها نیاز به مامایی دارد که رسیدگی کند، آنها یک شرایط ویژه است. ولی اصل سقطش مسلم است، ماه‌های اوّل هست، خود زن هست، مدعی سقط هم بشود آن چیزی ندارد.

در مبسوط در ضمن یک بحثی، بحث اینکه اذا اتت الإمرأة الرجل بولد. همین موضوع هست. در بحث عده و اینها نیست. در بحث لعان است. می‌گوید زن یک بچه‌ای را آورده، شوهر می‌گوید این برای من نیست. صور مختلف مسئله را بررسی می‌کند. یک صورتش که آن مورد بحث من هست،

أمّا القسم الرابع و هو ما اذا قال ما ولدتِ هذا الولد بل استعرته او التقطه. این را عاریه گرفته، این را دزدیدی از یک جایی آوردی.

فیحتاج ان تقیم المرأة البینة علی ولادتها له لأنّ الولادة تکون ظاهرة. ولادت پنهان نیست که.

یحضره جماعة فیتصور اقامة البینة علیها و لا تقبل بمجرد الدعوی

بعد یک نکته‌ای در ادامه دارد، آن نکته هم جالب است.

فإذا اقامت بینةً قبل منها رجلان ورجلٌ وامرأتان واربع نسوة. البته بینه‌ای که طرف می‌خواهد اقامه بکند لازم نیست حتماً مرد باشد. مرد باشد کافی است. مرد و زن باشند با هم کافی است. زن تنها هم باشد کافی است. چرا زن تنها کافی است؟ چون کافی بودن بینة زن به تنهایی خیلی امر خلاف قاعده‌ای است.

می‌گوید لأنّ هذا امرٌ لیس یحضره الرجال فی الغالب فیقبل فیه شهادة النساء علی الانفراد. چیزی که غالباً مردها حضور ندارند شهادت زن در آن مورد مقبول هست. این یک قانونی هست که اگر یک چیزی غالباً امکان‌پذیر کأنّ متأثر باشد شهادت مردها بر آنها، شهادت زن در آنها مقبول است که عبارت‌هایش را قبلاً آوردم.

یک عبارت دیگری هم که عبارت نسبتاً جالبی هست را یادداشت کردم، پیدایش بکنم. عبارت رسائل عشر شیخ طوسی هست. در رسائل العشر در مسئلة عن الجنون

مسئلة عن الجنون هل هو من العیوب التی تجوز الشهادة النساء فیه. آیا ادعا این باشد که زن دیوانه است، شهادت زن‌ها در دیوانه بودن زن مقبول هست یا مقبول نیست. شیخ طوسی می‌گوید اگر این زن، زنی هست که زن مخدره‌ای هست که معمولاً با مردهای دیگر ارتباطی ندارد، این شخص شهادت زن‌ها در او مقبول است. ولی اگر مخدّره نباشد و بیرون می‌رود و امثال اینها که مردهای دیگر هم می‌توانند به وضعش مطلع بشوند نه آن مقبول نیست.

الجنون ان کان بالمرأة التی لیس لها عادة بالخروج و هی مخدرة و إنّ شهادة النساء تقبل فیه لأنّه لا طریق الی ذلک إلّا من جهتهنّ. مراد این است که لا طریق الی ذلک یعنی غالباً شخصی که مخدره هست داخل خانه هست. اینکه تصادفاً یک موقعی یک مرد غریبه‌ای وارد شده باشد و شرایط این زن را دیده باشد نادر است و حکم بر طبق آن نمی‌شود.

فراوان مرحوم شیخ در جاهای متکرر این مطلب را اشاره دارند که اقامة بینه بر ولادت امکان‌پذیر است. چون اقامة بینه بر ولادت امکان‌پذیر است قول زن به تنهایی کافی نیست. چون می‌تواند بینه اقامه کند.

در مبسوط، جلد ۵، صفحة ۲۰۷ همین دارد. والاقوی عندی انه لا یقبل قولها ولا ینهب انه ثواب کان زوج او لم یکن لانه یمکنها اقامة البینة الولادة.

جلد ۵، صفحه ۲۴۳؛ جلد ۷، صفحة ۲۰۰ و ۲۱۵.

سرائر، جلد ۲، صفحة ۶۵۷.

تحریر، جلد ۴، صفحة ۱۶. و امثال اینها.

اینکه بخواهیم بگوییم اگر وضع حمل را مدعی است، وضع حمل دو جور است. یکی وضع حمل بالولادة است، یکی وضع حمل به غیر الولادة است. یک همچین تفصیلی باید قائل بشویم. بگوییم که اگر می‌گوییم تفصیلی هست به این شکل. بگوییم اگر ادعای زن انقضاء العدة بالاقراء است، او بالوضع بغیر الولادة است، اینها قول زن مقبول است. اما اگر انقضاء عده بالولادة را مدعی می‌شود قول زن مقبول نیست، از کلمات شرایع گویا این مطلب اینجوری استفاده می‌شود.

و همچنین اگر اصل حامله بودن را هم ادعا کند قول زن شاید. توضیح نداده ولی شاید از مجموع فرمایش مرحوم صاحب شرایع استفاده بشود در اینجا هم قول زن مقبول نیست، چون اینجور نیست که اقامة بینه نشود اقامة بینه. ولو اقامة بینه از نساء. اقامة بینه از نساء هم امکان‌پذیر هست.

شاگرد: ولادت برای چی اقامة بینه کند؟

استاد: آن مدعی هست که من این بچه را به دنیا آوردم، می‌تواند اقامة بینه کند.

شاگرد: ولادت هم شاید.

استاد: می‌تواند، نه اینکه نمی‌تواند ولی غالباً اینجور نیست. یک چیزی که نوعاً بدون شاهد اتفاق می‌افتد آن را می‌گوید قول زن در آن مورد حجت است.

شاگرد: گاهی بدون شاهد شاید اصلاً خودش هم متوجه حمل نمی‌شدند. در سقط هم غالباً با شاهد

استاد: نه. چه ربطی دارد. اینقدر کوچک نبوده، متوجه حملش هم شده، به کسی هم خبر نداده. هنوز تا به خودش بجنبد آن هم چیز شده، تمام شده رفته پی کارش. به خصوص اگر اصل ازدواجش هم پنهانی بوده. آن صورت‌ها که هنوز تا به خودش بجنبد دیگر قضیه تمام شده رفته پی کارش. اینجور نیست که حتماً باید چیز باشد.

جای دیگری هم شیخ طوسی در مورد ولادت هم یک تعبیری دارد که آنجا. بحثی در کتاب الطلاق هست.

در مبسوط بحثی دارد، اصل بحث در دیدگاه سنی‌هاست. سنی‌ها طلاق معلّق را صحیح می‌دانند. می‌گوید اگر فلان اتفاق افتاد تو طالق باشی. روی این مبنای، حالا اینکه آن اتفاق افتاده یا اتفاق نیفتاده اگر اختلاف بکنند.

إذا قال لها إذا حضتِ فانتِ طالق ثم قالت قد حضتُ فعندنا لا یقی لما تقدم. ما چون طلاق معلق را قبول نداریم آن هیچی.

شاگرد: طلاق حائض را هم قبول دارند؟

استاد: طلاق حائض را هم قبول دارند.

از دو جهت. نه موقعی که طلاق داده می‌شده حائض نبوده، قبل از او طلاق داده، می‌گوید اگر شما حائض بشوید آن موقع طالق می‌شوید. اگر ما طلاق حائض.

ممکن است موقع انشاء بگوییم نباید حائض باشد. ولی موقع وقوع بینونت ممکن است حائض باشد.

وعندهم ان صدّقها طلّقت. اگر تصدیقش بکند طلّقت.

وان کذبها فالقول قولها مع یمینها لان الحیض لا یعلم الا من جهتها. حیض چون از ناحیة زن دانسته می‌شود این قول زن در حیض معتبر است.

ولو قال لها إذا ولدتِ فانتِ طالق.

بعد صورت‌های دیگر را هم ذکر می‌کند

فقالت قد ولدتُ وانکر الزوج کان القول قوله لأنّ وجود الولادة یتوصّل إلی ثبوته من غیرها. می‌گوید ولادت را از غیر زن هم می‌شود تشخیص داد.

لأنّه یمکن اقامة البینة علیه. اشخاص دیگر زن‌های دیگر موقع ولادت بودند، می‌شود اقامة بینه کرد.

بعد می‌گوید همچنین اگر ادعا بکند که اگر ان عزمتَ علی الحج او نویت سفراً. اگر تصمیم به حج بگیری، تصمیم به سفر بگیری انتِ طلاق

فقالت قد نویت سفراً. آن هم می‌گوید نه من تصمیم به سفر گرفتم. فانکر کان القول قولها لأنّ العزم والنیة لا یتوصل الیهما الا من جهتها کالحیض

مرحوم شیخ می‌گوید ما اصلاً همة فروع بر ما مفروغ.

و عندنا هذه والاولی لا یقی اصلاً لمتقدم. که اینها طلاق‌های معلّق هست و طلاق‌های معلّق اصلاً از ریشه باطل است.

غرضم این نکته هست، در مورد حیض می‌گوید بین حیض و ولادت فرق گذاشته. می‌گوید حیض لا یعلم إلا من قبلها. ولی ولادت یعلم من غیر ناحیة آن زن. بنابراین در مورد ولادت قول زن به تنهایی حجت نیست. یمینش هم فایده ندارد، باید بینه اقامه کند. ولی در مسئلة حیض اینچنین نیست.

اگر تفصیلی بین مسئله قائل بشویم باید تفصیل را بین مواردی که لا یعلم إلا من قبل المرئة قرار بدهیم و بین مواردی که نه در مورد غیر مرئه هم امکان اطلاع هست، اقامة بینه ممکن هست. یک همچین تفصیلی را بخواهیم قائل بشویم. حالا آیا این تفصیل را باید قائل بشویم یا نباید قائل بشویم، آن را جلسة بعد بحث می‌کنیم.

در پرانتز: داشتم این ان عزمت علی الحج او نویت سفراً را می‌خواندم یاد یک داستانی افتادم. می‌گفت که بنده خدایی یک اخباری مسلک بود. یک دانه دفترچه برداشته بود، هر چیزی از هر جایی که روایت تلقی کرده بود آن را خوشش آمده بود آنجا یادداشت کرده بود و مقید هم بود به آن عمل کند. رفیقش از اتاق بیرون رفت، آنجا رویش نوشت که عنوان روایت، قال الامام علیه السلام من تصوّر فلان الاغ را فعلیه ان یغتسل. آن وارد شد و گفت این چی هست نوشتی؟ خواند من تصور فلان الاغ. گفتش تصورتَ؟ گفت آره. گفت فعلیک ان تغتسل، بلند شو برو غسل کن. رفت غسل کرد و آمد بعد نگاه کرد. گفت کجا رفته بودی؟ گفت حمام رفته بودم. برای چی حمام رفته بودی؟ برای اینکه غسل بکنم. برای چی غسل کرده بودی؟ به خاطر اینکه روایتی خواندم که همچین روایتی وجود دارد. گفتم تصورتَ؟ دوباره تصور کردی باید بروی دوباره غسل کنی. هِی می‌فرستادش غسل کردن به خاطر اینکه. نگاه بکن این عبارت را کی نوشته، کجا نوشته، همینجوری چیزی را بدون فکر و بدون عقل و بدون همین چیز امثال اینها. بعضی این چیزها را نگاه می‌کردم نویت السفر ان اذنت، مطلقه باشی فی الجمله شبیه همین حرف‌هاست.

وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآل محمد.

شاگرد: ادامه چیزی دارد خلاف شاهد مثال شماست. آن هم چون زنانه است بخوانیم.

استاد: اذا کان زوجنا حفصه و امره. قد حضتُ.

نه، این خلاف عرض من نیست. بحث این است که قولش نقص در اموری که لا یعلم الا من قبلها و تأثیری که در مواردی که آن قول موضوع فعلی مربوط به این باشد. اما موضوع فعل. بحث لا یعلم الا من قبلها تمام الموضوع نیست. جزء الموضوع هست. جایی که تأثیر نسبت به غیر داشته باشد آن به درد نمی‌خورد. این در بعضی از استدلال‌ها، این را هم یادداشت کرده بودم که این قید را هم آورده.

در روضة البهیة می‌گوید که یصدّق المالک فی الاخراج بغیر یمینه لأنّ ذلک حق له کما هو علیه فیعلم إلّا من قبله.

بحث لا یعلم إلا من قبله را در آن بحث ذلک حق له قید می‌کند. این را در موضوع آن بحث کرده.

[پایان]